

قانون، عدالت، حقیقت.

د بخشی از این مقاله در شماره ۹۸، قسمت دوم در شماره ۱۰۲، قسمت سوم که اشتباهاً چهارم ذکر شده در شماره ۱۰۳ چاپ گردیده و اینک بقیه مقاله یعنی قسمتهای ۵۰۴ در این شماره چاپ میشود.

دوران تکوین و تکمیل قوانین موضوعه را میتوان سه دوره تقسیم کرد: دوره اول مربوط بزمانیست که انسان موفق بوضع مقرراتی بمنظور روابط مربوط بخرید و فروش و مبادله اجناس، جنگ، تملک زمین، قوانین مربوط بشکار و غیره گردیده و مسلم است که این مقررات بسیار خشن بوده و غالباً جنبه‌های خصوصیت و قدرت شخص و قبیله‌ای را حائز بوده و قدر متیقن این است که قوانین نامبرده با قدرت و بدون در نظر داشتن منافع تمام طبقات و قبائل اجرا میگردد.

دوره دوم زمانیست که مقداری از اصول و قواعد و موضوعات مذهبی وارد نظامات مزبور شده و ازسببیت آنها بمقدار قابل ملاحظه کاسته است و با راه یافتن اصول و موازین و قواعد مذهبی قوانین موضوعه انسانی مقدار زیادی از سجایای اخلاقی را در خود جای داده‌اند. خدا پرستی، دوست داشتن همسایه، ترس از گناه، جبران زیان وارده بشخص، مقررات مربوط بازدواج و طلاق، وجود مجازات اخروی، انکار نفس برای حصول سعادت، جستجوی معرفت برای شناسائی خلق، درک لذت محبت بنوع، عمل برفتار و گفتار و کردار نیک طلیعه دستورات عالی بود که کم و بیش در مقررات و قواعد خشن موضوعه راه یافت. ولی بنظر میرسد که هنوز بشریت آماده برای قبول و عمل بتعالیم عالی نامبرده در بالا نبوده و تاریخ نشان میدهد که بنوع انسانی نتوانست مظاهر عالی فوق الذکر را سر لوحه زندگی خود قرار دهد و اگر بظاهر در اصول و قوانین و مقررات و نظامات خود سجایای عالی نامبرده را وارد کرد عملاً بعلمت عدم رشد فرهنگی و اخلاقی نتوانست بانها عمل کند.

غرائز و منافع شخصی را بآن مبانی و دستورات عالی ترجیح داد .

تملكهای وسیع اراضی ، تمصبات شدید مذهبی ، (در حالیکه همه انسانها هم نوع همنند) پیدایش جنگها و کشتارهای عمومی ، نفوذ بیحد کلیسا در افکار و اعمال مردم بمنظور منافع طبقاتی و شخصی ، مجازات و سوزاندن اشخاص بنام مذهب و قانون خود از مظاهر بارز صحت این مدعا است .

دوره سوم زمانست که با نشر کتب و پیدایش افکار آزادی خواهی ، رنسانس در کلیه علوم و ادبیات و در نتیجه یک جهش فکری انسانی بر طرد ظلم و بیدادگری که خود منبعت از افکار نویسندگان و علمای زمان بود بوقوع پیوست و انقلاباتی در زمینه آزادی خواهی و برابری در اغلب ممالک اروپا نمایان شد که قبلاً بطوریکه گفته شد زمینه این انقلابات عظیم نخست بوسیله نویسندگان زمان مانند ولتر ، مونتسکیو و روسو و غیره در افکار و اذهان ملتهای متمدنی آماده شده بود ولی از آنجا که هر عملی دارای عکس العملی است این انقلاب خود اثر ضد انقلابی داشته و با اینکه بمبدأ مفاهیم عالی آزادی و برادری و برابری در قوانین اساسی و اعلامیه‌های مربوطه وارد گردید بشر نتوانست نتیجه عمومی و کامل از این قوانین و اعلامیه‌ها بدست بیاورد و ما خود حالیه در این دوران پیشرفته نسبی زندگی میکنیم که مقررات و قوانینی بحمايت از حقوق انسانی و برابری او در مقابل قوانین و مقررات موضوعه باو اعطاء گردیده و انسان بنام یک بشر بدون در نظر گرفتن اصل و نسب و ملیت و مذهب از تمام مواهب زندگی باید برخوردار باشد .

پیدایش ایدئولوژیهای متمدنی و پیشرفت صنعت بمعنای اعم و بسط روابط انسانی خود از بزرگترین علل تحول افکار انسانی گردید بطوریکه در مقالات قبلی گفته شد هنوز در روح نظامات و مقررات و قوانین فعلی حقایق عالی وجدانی وجود ندارد و بشر عصر حاضر موفق نشده است با طرد فقر و بیسوادی که از امراض قدیمه اوست آزادی فردی کامل بدست آورد و در لوای آن بتواند بدون تبعیض از مزایای زندگی بطور تساوی از موجودیت خود متنعم گردد .

بخوبی دیده میشود که در حال فعلی بشر عشق بحقیقت گوئی و پیروی از حقایق عالی وجدانی پیدا نکرده و غالباً منافع و اغراض خود را در امور و مسائل مربوطه بحق و حقیقت ترجیح میدهد .

قوانین و تشکیلات و مقررات فعلی بعلت عدم رشد کامل اجتماعات انسانی مبین افکار و خواسته‌های عمومی نبوده و در کمون آنها منافع خاص طبقات بخوبی نهفته است علاوه ناظر بر نفس حقایق امور نمیشاند و در واقع نظاماتی

هستند که برای اداره اجتماع (همان اجتماعی که با عیوب و نواقص و امتیازات خاص همیشه وجود دارد) وضع و اجراء میشوند و در باطن آنها عدالت بمعنای عام مطلق موجود نیست و معنای آن این است که خود عدالت در عصر ما دچار بحران نیست که نمیتواند حق را به مفهوم واقعی بمردم اعطاء نماید .

در کشورهای مختلف جهان با توجه به پیشرفت آنها در زمینه فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و غیره قوانینی که بالنسبه به حقایق و واقعیات امور مقرون باشد وضع و اجراء میشود و در حقیقت میتوان گفت افکار اجتماعی ملتها و مقدار ترقی آنها در نیل بازادی میزانست دائر به تکامل قوانین و محاکم آنها .

قوانین موضوعه بدون رشد اجتماع دارای آثار واقعی نیستند و بهر میزان قوانین مترقی و عالی ملتی را بملت دیگر که دارای رشد اجتماعی مناسبی نیستند اعطاء کنند نتیجه مثبتی بدست نخواهد آمد. بخوبی دیده میشود مردمی که بملت انحطاط اخلاقی یا عدم تکامل نسبی فرهنگی دارای پیشرفتی نمیباشند بهر مقدار و بهر کیفیت قوانین مترقی برای آنان وضع و یا ترجمه شود در مرحله اجراء مفید واقع نشده و در عمل کار بمصانمه خواهد کشید و در معنی نتیجه اجرای آن قوانین ظلم و ستمگری خواهد بود.

غایت و نهایت قوانین فعلی هنوز بحدی نیست که حقایق عالی امور را در بر گیرد و زیر بنای آنها همان امتیازات طبقاتی اعصار و قرون گذشته است و این نظامات و مقررات با وجود پیشرفتهای نسبی مهمی که نصیبش شده هنوز بدرجه کمال نرسیده و اساساً با توجه بتکامل تدریجی اشیاء و موجودات در کلیه شئون تکامل بمعنای عام در هیچ زمانی نمیتواند موجود باشد باید گفت قوانین و قواعد فعلی که دنیا را اداره میکنند دارای نواقصی بوده و هم بدرستی اجراء نمیشوند و علت آن این است که اختلافاتی بین نوع انسانی در محیطه های مختلف و واحد غالباً موجود است و تبعیضی در اغلب شئون زندگی بچشم میخورد و بر اصول نفع پرستی نوعی بیمدائمی در جهان موجود است تا جائی که بشر برای حفظ موقعیت و مقام و امیال و هوسهای خود از تمالی و پیشرفت نوع خود بطرق و عناوین مختلفه جلوگیری میکند و اغلب بازوی قانون را در این عمل اهریمنی بکار میبرد.

در حقیقت انسان است که طی قرون و اعصار تاریخی نام عدالت و حق را عوض کرده و آنرا بمیل و مصلحت خود نام گذاشته و اجراء مینماید. این است خصیصه بارز انسانی که با پشت سر گذاردن انقلاباتی بزرگ و تدوین قوانین و اعلامیه های مهم و منشورهای مترقی در پرتو عظیم ماشین زندگی میکند.

والتربلین منسرم معروف آمریکائی در کتابی که بنام فلسفه اجتماع برشته تحریر در آورده در این زمینه بیان خوبی دارد؛ و لغاتی مانند حریت ، مساوات ، اخوت ، عدالت در جریان امور این جهان مدانی و مفاهیم مختلفی پیدا میکنند. این معانی و مفاهیم مانند

لباسهای مختلفی هستند که هر يك برای فصل معینی و ساعتی از روز مناسب میباشد. ،
قوانین بعد کمال نخواهند رسید مگر آنکه علم و فضیلت انسانی بعد
کمال برسد و در افکار و اعمال او آزادی بالنسبه صحیحی بوجود آید و او از
قید نظامات و قوانینی که هسته مرکزی آنها منافع خصوصی و بنام مصالح
عمومی باو تحمیل میشود رهائی یابد.
تا زمانیکه در انسان قید بردگی فکری حکومت میکند جلوی جهش او بحد کلی مسائل
عمومی زندگی سد شده است.

تمدن واقعی انسان مرهون آزادی فکری و بیان اوست . آنچه بزندگی ارزش میدهد
آزادی است که در لوای آن ایدئولوژی عالی و تکامل یافته و قوانین و نظاماتی که با حقایق
امور مطابقت داشته باشد بوجود آمده و با انسان آن مقام و منزلتی که شایسته اوست اعطاء گردد.
پیشرفت بشر در قرون اخیر در لوای پیشرفت علوم و فرهنگ مستحق اعتلاء او در مفهوم
آزادی فردی و اجتماعیت و مادر دوره ای زندگی میکنیم که اخذ آزادیهای مختلف و قوانین
مترقی کاملاً ضرورت دارد.

ترقی واقعی انسان وقتی است که آزادی او تأمین شود و این آزادی خود مافوق آن چیزهایی
قرار دارد که بشر آنرا منتهای ترقی خود میداند و رسیدن باین پایه خود مرحله ایست که
انسان علاوه بر ترقیات مادی در حقایق عالی امور تمالسی مییابد و آفتابی در دنیای بشریت
افکار و عقاید او که میتواند بآزادی بیان و انشاء نماید طلوع میکند و نتیجه این وضع بوجود
آمدن انسانی میباشد که مافوق همه چیز قرار دارد و این مرحله ایست که واقعیات بر اغراض و
امیال شخص پیروز گردیده است.

آنچه آدمی را از هر لحاظ با ارزش میسازد آزادی است و برای نیل باین اکسیر گرانبهای
زندگی میتوان هر سختی را تحمل نمود و کسب آزادی نسبی موجود در جهان برای نوع
بشر بسیار گران تمام شده است. عدالت خود در ادوار تاریخ دچار سرگیجه های عجیبی شده
است. قوانین ظالمانه و استبدادی، کشتارهای دسته جمعی، شکنجه های قرون وسطایی،
زندانیهای باستیل، سوزاندن بیگناهان همه بنام عدالت و حفظ آزادی اعمال و اجراء شده
است و این بهائیت است که انسان برای بدست آوردن آزادی موجوده در جهان پرداخته است.
عامل درونی عدالت را بایستی با پیشرفت توده های انسانی در زمینه های فرهنگی و
اقتصادی و با پیدایش ایدئولوژی های مترقی تقویت کرد و این وقتی انجام پذیر است که
بشر از قید اسارت فکری آزاد شده و در شئون مختلفه زندگی آزادیهای بدست
آورده است.

هیچ اصل و قانونی وجود ندارد که در جهان ثابت و لایزال باشد و اغلب اصول و قوانین
موضوعه بشری در طی قرون و اعصار تاریخی دستخوش تطور و بسا اصولاً بفراموشی سپرده

شده‌اند و این خود خاصیت وضعی قوانین موضوعه بشری است که بر مبنای اوضاع و احوال و احتیاجات موجوده بوجود آمده پس از سپری شدن آن وضع متروک میشوند و یا تغییر شکل می‌دهند و این خود ناشی از اصل کلی تکامل انسانیت ولی برعکس بعضی از قوانین و نظامات اخلاقی بالنسبه لایتنفیر پابرجا مانده‌اند یعنی مسائل اخلاقی و وجدانی بدون تغییر در اذهان و آداب انسانی باقی مانده‌است. فیلسوف معاصر برتراند راسل در مصاحبه‌های خود در این مورد میگوید: «قوانین اخلاقی بطور مستقل از قوانین کبفری مورد تصویب عموم قرار گرفته و مردم دوست ندارند آن پدیده‌هایی را که مورد تصویب اجتماع قرار نگرفته است بپذیرند و در این صورت است که قانون اخلاقی مورد تصویب اجتماع خود مؤثره می‌باشد. بنا بر این مسلم است که قوانین اخلاقی بطور جداگانه از قوانین سیاسی و جزائی وجود دارند»

اساساً حقیقت خود بالاترا همه چیز است و اصول مسلم آن غالباً تغییر ناپذیر بوده، نه قانون، جنگ، نه فشار، نه مجازات هیچ چیز نمیتواند اصول کلی و مفهوم عالی آنرا تغییر بدهد ولی آداب و رسوم و قوانین ملتها بتبع زمان و تغییر علوم و فرهنگ و اقتصاد و محیطهای اخلاقی آنان تغییر میکنند.

اگر علل محدودیت قوانین بر طرف شود قوانین آزاد خواهند شد و محاکم انسانی عدالت واقعی را اجراء خواهند کرد و این علل را بایستی در پیشرفت انسان در زمینه‌های اخلاقی و وجدانی او جستجو کرد: با ترقی ادراکات انسانی در امور اجتماعی هدف‌های خصوصی از نظامات و قوانین موضوعه زدوده خواهد شد و بنی نوع آدم از قید بردگی فکری مستخلص خواهد شد.

دردنیای کنونی قوانین و مقررات ناقص فعلی نیمی از کمال مطلوب را در بر دارند و

آن بظاهر احترام بنظم اجتماع و مراعات حقوق دیگران است و نیم دیگر آن که آیا این

حقوق که افراد آنرا مکتسبه برای خود میدانند بدرستی و استحقاق نصیب آنان شده است و

آیا این نظامات دارای منشاء صحیحی هست یا نه مسکوت مانده است.

پس از اینکه این دو عنصر اساسی وارد اصول و مقررات شد و مفهوم واقعی خود را احراز کرد میتوان آن قوانین و نظامات را حقیقی توأم با عدالت بمعنای واقعی کلمه مورد قبول قرار داد. و میتوان گفت که در عصر حاضر قوانین بالنسبه ناقص میباشند و غالباً در جهت منافع طبقاتی وضع میشوند و گاهی واضعین و اجراء کنندگان آنها بخوبی عقیده بر آن مقررات و اصول ندارند و مصلحتی است و اجراء کنندگان در عمل توجه زیادی بکنه امور و حقایق نداشته و بیشتر التفات و توجه باین دارند که نظر اولیاء و مصادر امور در آن باره چیست تا رأی و حکم خود را بنا به مصالح مزبور انشاء نمایند.

این است معنای عدالتی که انسان فعلی از آن برخوردار میباشد. دروضع کنونی جهان مشکل است حقایق زندگی بمعنای اهم بروز کنند و مردم بخاطر حقیقت از منافع و اغراض خود دست بردارند و در عصر ما اغلب مردم چنین اند و انحطاط اخلاقی خود از این جا شروع میشود.

در اجتماعاتی که تبعیض و ناروایی که منبعث از جهل و انحطاط است وجود دارد قانون نماینده افکار عمومی نمیباشد و عدالتی که سختی و خوشی را بمیزانی مناسب با افراد بشر تقسیم نمیکند مطابقت با واقعیت نداشته و عدالت این ملتها محدود به همان مقدار رشد اجتماعی آنهاست. برای اینکه فرد ترقی کند باید بمیزان وسیعی از آزادی و مواهب دیگر زندگی برخوردار باشد و تمالی بدون عوامل مزبور میسر نیست.

گرچه قوانین برای اداره مردم امروزه نهایت ضرورت را دارند ولی اجتماعی که امکان و تأمینات زندگی را بالنسبه برای همه عرضه نداشته و فقط عده ای مرفه از نعم اجتماعی برخوردارند اجرای شدید قوانین و مجازات افراد که خود در محدودیتهای فرهنگی و اقتصادی و خانوادگی محصورند عدالت نخواهد بود.

بشر بیک تجدید حیات اخلاقی نیازمند است. مادام در درون مقررات و نظامات فعلی جهانی منافع خصوصی و طبقاتی نهفته است آن قوانین و آن تشکیلات از قید بردگی آزاد نخواهند شد و مادام آزادی بتبع پیشرفت انسان بمعنای اعم نصیب او نشده جامعه بقدرت تفکر افراد مجهز نخواهد گشت تا در این راه بتکامل واقعی موفق گردد.

گرچه اطاعت از قوانین موضوعه از ترس عقاب در حال حاضر کمکی بزرگ بر انتظام اجتماعات بشری مینماید ولی در واقع این اصول و قوانین و این نحوه عدالت ارزش فوق العاده نداشته و انسان وقتی بمرحله کمال نائل میشود که خود بدون ترس، از ارتکاب منهیات محترز باشد و دارای وجدانی بیدار و این وجدان خود سرلسوحه و اساس زندگانی باشد.

همانطور که عقاید باطل بالاخره در مقابل معتقدات صحیح تسلیم میشوند میتوان تصور کرد با گذشت زمان و تکامل انسان در شئون مختلفه زندگی و اخلاقی بشر بسداشتن مدینه فاضله که قرنها است آرزوی آنرا دارد موفق خواهد شد و این دوره را می توان دوره تجلی عدالت و قوانین دانست و شخص خود قانونی متحرك خواهد بود که خود نفس خویش را مجازات نماید و این خود راه وصول بیک اشراق اخلاقی خواهد بود.

تا آینده بشریت چه نشان دهد؟

سیر تکامل قوانین موضوعه زمانه است که خود انسان بمرحله کمال برسد و در افکار و

اعمال او عنصر اساسی حیات یعنی آزادی موجود باشد و او بتواند در مسائل عمومی جهان و مبانی خلقت بدون ترس از حکومت، مذهب، تکفیر مردم عامی اظهار نظر و عمل کند.

تا زمانیکه بردگی فکری در انسانها وجود دارد نمیتوان بر رشد و جهش فکری او معتقد بود. امروز بخوبی دیده میشود ملت‌هایی که دارای جمود فکری هستند و در محدوده معتقدات قدیمی و بی‌پایه و اساس که مبنای آنها جهل و نادانی بوده باقی مانده اند نمیتوانند بقبول دکترین و ایدئولوژیهای مرفقی که منطبق با اوضاع و احوال کنونی بشر در زمینه افکار اوست تن در دهند.

پیشرفت و تمدن واقعی انسان مرهون آزادی فکر و بیان اوست و آنچه بزندگی ارزش میدهد همین اکسیر عالی حیاتیست که برای نیل بآن میتوان آخرین رمق حیات را از دست داد.

عدم ترقی افراد انسانی با وجود گذشت قرنهای متمادی و رکود کامل فکری او مولود عواملی چند بوده که در رأس آنها جهل و نفع‌پرستی، تملک‌های بزرگ، قدرت طلبی، موهوم پرستی، ترس، عدم شناسایی جهان و غیره بوده و نداشتن آزادی همیشه بشر را از لحاظ فکری عمل بعبق رانده است.

حد اعلاء نظامات و قوانین بشری وقتی است که او آزاد باشد. آنوقت است

که در لوای مقررات و قوانین موضوعه، اصول مسلم و صحیح زندگی یعنی مساوات و برادری را میتوان اجراء کرد.

قوانین خود منبث از روحیات و طرز تفکر و عادات مردم است که با پیشرفت مبانی علمی و فرهنگی، عوامل نامبرده در هر عصر و زمانی متغیر بوده و یا تغییر و تکامل موجبات مزبور که قوانین مخلوق آنها میباشد بایستی قوانین و نظامات را در جهت تعالی و تکامل حاصله بجلو راند و مقررات بی‌حاصل و منسوخه را بتدریج تبدیل بنظامات و قوانین متناسب با زمان ساخت.

در حقیقت قوانین فعلی قدرتهای تعدیل شده سابق میباشدند که بصورت امروزه با تحمل

مشقات ورنجهای بشری بروز کرده اند و حالیه هم بخوبی در درون آنها هیولای زور و قدرت

پنهان است. گرچه آنها طاهری آراسته دارند ولی در معنا و حقیقت بوی امتیاز و تبعیض از آنها بمشام میرسد و یا در حین اجراء بعلت ضعف قوه قضائیه تغییر شکل میدهند و بخوبی دیده میشود در زمان حاضر دول که بظاهر نماینده افکار و توده‌های مردم میباشد در موارد ضرورت آنها را زیر پا گذارده و عملاً بزور متشبث میگردند و منظور خود را از طریق زور عملی میسازند و مضحک

این است که نام آنرا اجرای عدالت میگذارند.

در قوانین موجود فعلی فقط نیمی از حقیقت امور و عدالت واقعی وجود دارد و نیم دیگران موقوف به حل مسائل اجتماعی است که هنوز این موضوعات خود لاینحل و قوانین قادر نیستند جوابگوی این موارد اساسی زندگی باشند و تازه وقتی بشر توانست با معرفت خود به حل مسائل جهانی موفق شود مسائل تازه تر و مشکل تری از لحاظ فلسفی مانند فلسفه زندگی و مرگ و اسرار آفرینش در برابر او خود نمایی میکند که وقوف او به مسائل نامبرده مشکل بنظر میرسد. در واقع با حل مسائل حیاتی و عقیدتی و اقتصادی و علمی اشکالات مهمتر و معضلات غیر قابل فهم تری برای او موجود میباشد.

نظامات و قوانین فعلی نماینده افکار عمومی نمیشوند و غالباً در درون آنها منافع خاص طبقاتی نهفته است و زیر بنای آنها همان تسلط اقویا بر ضعیفان است.

بطوریکه گفته شد قوانین نماینده تغییر فاحش زور و قدرت به حقانند که با حفظ ماهیت خویش و بسا تکامل انسان در شئون مختلفه زندگی دائماً خود را بسا زمان متحول میسازند و میل پذیرش حقیقت و اجتناب از زور آخرین مرحله رشد قوانین موضوعه انسانی میباشد.

که در این صورت انسان گواه و قاضی نفس خود میباشد.

ماکیاویل که از فلاسفه بزرگ عصر رنسانس است و افکار او مستقیماً در پیدایش مکتبهای مرقی جدید و ایدئولوژی نو تأثیر کرد در کنایه معروف که بنام «شهریار» برشته تألیف در آورده است در این زمینه بیان خوبی دارد و میگوید «فقر و گرسنگی مردم را پرکار میسازد و قانون مردم را نیکو میگرداند و اگر اوضاع و احوال مساعد موجب گردند که نیکی بدون فشار و اجبار انجام شود از قانون میتوان گذشت.»

در حال حاضر قوانین بمقدار قابل ملاحظه ای از ظلم و ستمگری افراد جلوگیری میکنند و اجرای آنها عدالت موجوده ناقص فعلی را مستقر میسازد و زور و قدرت آنها را میشکند و اگر لازم آمده است که قوانین و نظامات کنونی محترم شمرده شوند از این لحاظ است که هنوز روابط فرد با اجتماع و هم نوع خود بدرستی حل نشده است و استعداد های مختلفی از ملتها و افراد اجتماع وجود دارند و خود این اختلافات موجب پیدایش بقای قوانین و مقررات اند و در صورت رفع این اشکالات قوانین هم مانند سایر پدیده های اجتماع کاملاً تغییر رنگ داده و بسا نفی فلسفه وجودی منتهی میگردند و جای خود را بنظامات عالیه تری که حقایق امور باشد میسپارند.

در حالیکه در وضع کنونی قوانین بخوبی با اعتلاء انسانی در شئون مختلفه زندگی نمیتوانند دین خود را با اجتماع ادا کنند و آنها بشدت مجازات میکنند و وضع موجود در زمان را حفاظت میکنند

که در آن هزاران نقص و اشکال وجود دارد.

قوانین و نظامات ناقص فعلی فقط نیمی از کمال مطلوب زمان حاضر را که در آن نظم اجتماع میباید در بر دارند نیم دیگران که اعتلاء افکار و آزادی انسان است در اعمال و عقاید خود بطوریکه محتاج اجرای زور و قانون نباشد پنهان است چه خوب گفته است گوسدر فیکس از فلاسفه انگلیستان سیالیست مسیحی «مادر روی زمین بوکالت از طرف دیگری زندگی نمیکنیم تا مجبور شویم پا از پا خطا نکنیم».

حالیه قوانین و نظامات موضوعه تکیه گاهی برای بقای دولتها است که در لباس نظم اجتماع وضع و اجراء میشوند و این مقررات همیشه حاوی نکات عالی زندگی نبوده و غالباً برای حراست ام-وال و تملکهای خصوصی و سیاستهای روزگه باطنی خالی از حقیقت دارند بکار میروند و مفهوم عدالت زمان حاضر در واقع همان نظم جامعه است با تمام عیوب و مفاسدش باضافه حفظ منافع عدهای قلیل از متنفذین که در لباسهای مختلفی متظاهر میشوند. بخوبی دیده شده است کسانی که بیشتر سنگ مقررات و نظامات را بسینه میزنند مردمانی مرفه اند و خواسته اند که در لوای قوانین که آنها حافظ منافع آنان بوده (در حالیکه ملیونها بشر قادر بر تهیه مقدمات و لوازم اولیه زندگی نمیباشند) بخوبی زندگی کنند و اگر این عده مرفه دم از قوانین و نظامات اجتماعی میزنند علتش حفظ همان وضع موجود است و الا در باطن عقیده ای بآنها ندارند و اگر آنها هم در وضع دیگران بودند و در جرگه اکثریت محروم میزیستند هرگز بآن مقررات و نظامات قناعت نمیکردند و آنها را عالی، ازلی، ابدی، نمی نامیدند.

در طبیعت که تمام ابناء بشر باید یکسان باشند هیچ علتی وجود ندارد که نظاماتی باشد که زندگانی و تمام مواهب آن مختص طبقاتی قلیل بوده و اکثریت توده های انسانی از استفاده و تنعم از آن مواهب با نسیبه بی بهره باشند و آن طبقه اول آن قواعد را بهترین و کاملترین و طبیعی ترین و آسمانی ترین مقررات قلمداد کنند و تخطی از آنها را گناه نا بخشودنی جلوه دهند و اجرای آنها را عدالت بدانند.

آن نظاماتی که اجتماعات مترقی و انسانی بزرگ میسازند از نوع دیگرند و در درون آنها که با پیشرفتهای انسانی حاصل میشوند نمیتوان تبعیض و نفع پرستی و عوام فریبی را جستجو کرد و این تشکیلات مسلماً دارای جنبه عام بوده همیشه بزیب و تاج آزادی آراسته است.

آزادی عالیترین عنصر حیاتی انسانی است که در لوای آن همه اشکالات بنی نوع بشر حل شده است همینکه آزادی شخص تأمین شد و او توانست از آن آزادی استفاده صحیح بعمل

آورد بشری عالی گشته است.

ملنی وقتی میتواند آزاد باشد که جهل و بیسوادی و انحطاط اخلاقی که مادر بدبختیهای اوست از محیط زندگی ریشه کن شود.

عمده اشکالات انسانیت طی تاریخ بطوریکه ملاحظه میشود بدین ترتیب شروع شده که عده‌ای بقصد سودجویی و رفاه و میل بتملک‌های بزرگ از نادانی توده‌های مردم استفاده کرده و امور غیر واقع را حقایق زندگی جلوه گر ساخته‌اند حتی در این راه بقدری پیش‌رفته‌اند که عملاً از تحول افکار انسانی جلوگیری و وسائل رکود و جمود فکری او را فراهم کرده‌اند و قوانین موضوعه هم که حافظ نظم و سیاست زمانی بوده‌اند کمک شایانی در این راه بآنها نموده.

قوانین بهمان مقدار که برای حفظ نظامات مفید بوده‌اند مانند سایر پدیده‌های اجتماع زیان‌هایی نیز در برداشته‌اند گرچه آنها دارای ظاهری آراسته‌اند در باطن عامل زور و قدرت را در خود نهان داشته‌اند و در حقیقت سهم بسزائی در اعتلاء و پیشرفت افکار عمومی نداشته بلکه خود عامل رکود فکری بوده‌اند.

تفتیش عقاید و افکار که حالیه هم بصورت‌های دیگری متجلی شده‌اند، ممانعت از نشر و

تألیف کتب فلسفی و علمی، امتیازات طبقاتی، تحدید آزادیهای لازمه انسانی، محدودیت‌های

تعلیماتی، وجود محاکم اختصاصی اشرافی در سابق، بسط اختلافات نژادی، تخصیص مشاغل،

حکم بارتداد و سفه من غیر حق اشخاص و محکوم کردن و شکنجه خادمین بشریت موضوع

هائست که قسمتی از عدالت اجراء شده تاریخ‌رانشان میدهند و قوانین موضوعه هم در اجرای

این عدالت سهیم بوده‌اند بطوریکه بیان شد در وضع فعلی هم قوانین تکیه‌گاهی برای دولتها بوده گرچه روابط مردم را باهم و با اجتماع بر مبنای احتیاجات تعیین میکنند دارای سجاایای عالی اخلاقی وجدانی نمیباشند آنها مجازات میکنند و وضع موجود زمان را که دارای نواقصی همت صیانت مینمایند.

بین حقایق امور و عدالت موجوده زمانی فاصله زیادی وجود دارد که در وضع فعلی از لحاظ فلسفی و تشکیلات امکان هم آهنگی بین آن دو مشکل بنظر میرسد و اساساً اغراض و منافع شخصی مانع از این است که همه مردم حقیقت را بر منافع خود در موارد تعارض ترجیح دهند و از وجدان عالی خود استفاده کنند که هر بشری آنرا دارد.

غالباً اشکال کار بی‌عقیده بودن خود مردم است بحقیقت و همین امر موجب میشود که امور غیر واقع و گاهی مظالم بصورت عدالت بمردم وانمود گردد و چیزی که در این راه کمک بزرگی باجرا کنندگان این عدالت است جهل و بیسوادی مردم است که با رفع آن اصول بهتری ببشریت

عرضه خواهد شد.

در حقیقت وضع کنونی جهان و عیبهای موجوده آن نتیجه اعمال خود اوست که در ردای سودجویی و نفع پرستی مرتکب میشود و میتوان نتیجه گرفت که ترقی و اعتلاء هر ملت و قومی در شئون مختلفه حیاتی بستگی بفداکاری و تحمل رنجی است که برای نیل بآن افراد آن ملت متحمل میشوند و صرف نظر از نوسانات عظیم تاریخ و جنگها، این نمونه در وضع فعلی ملتها هم صادق میباشد.

از ارکان مهم اجرای عدالت قضاوت است که این امر خطر بایستی بسوسيله اشخاصی صالح و آزاد انجام گیرد تا مفهوم عدالت و فلسفه وجودی اصول و قوانین مفید و صحیح بارز گردد.

اگر قاضی دارای ملکات و فضایل واقعی انسانی نباشد و یا مختار و آزاد در عمل خود نبوده و تحت سلطه و نفوذ سایر قوا قرار گیرد و بطور کلی هر گاه اوضاع و احوال عمومی او مستلزم آزادی کامل نباشد و یا خود او اسیر امیال و اغراض خصوصی باشد و اصول را بتبع اشخاص تغییر دهد و قضاوتش مخلوق مقتضیات و امکانات و مصالح موجوده زمانی باشد نمیتوان احقاق حق را از این عدالت منتظر بود.

در این صورت صاحب حق بهر يك از اصول و مواد قانونی استناد کند و تمام امکانات خود را برای نشان دادن حق خود بکار برد تا رأی متنفذین و زعمای قوم موافق او نباشد در شرایط موصوفه فوق قاضی برای احقاق حق آمادگی نخواهد داشت.

این است سرگبجه عجیبی که قضاوت بشری در طی قرون و اعصار تاریخی دچار آن میباشد.

و بنظر میرسد که انسان کنونی حاضر نیست حقیقت را بر منافع و اغراض و امیال خود ترجیح دهد و همیشه مدافع حق باشد. و نمونه آن در تاریخ زیاد دیده شده که صلحا و آورندگان مبانی اخلاقی مورد ظلم و شکنجه واقع شده اند و پس از گذشت زمانها عده ای قلیل خدمات آنان را برملا ساختند.

و بخوبی دیده میشود اشخاص حاضر نیستند در مقام تشخیص حق از باطل صراحتاً حق را تأیید کنند بلکه بیشتر در مقام قضاوت بوضع و منافع و بقاء موجودیت مقامی و شغلی خود توجه دارند و انحطاط اخلاق بشریت از این جا شروع میشود و همین انسان است که طی ادوار تاریخی عدالت را طبق امیال و شهوات خود قلمداد کرده و همچنین آزادی را تا آن حد که بحقوق او خللی وارد نکند و نمود و حق را تا آنجا که منافعش اقتضاء نماید تعبیر کرده است.

و بقول جان اسمیت «اشکال این است که وقتی حقیقت بدنمای مادی ما می آید ردای ما را میپوشد و بالسان ما آشنائی حاصل میکند و بطور کلی خود را بامقتضیات محیط مادی ما سازگار میسازد و در این وضع حقیقت خود را بامقتضیات مادی سازگار میسازد و بالسان دنیائی تجلی مینماید و با احمق ترین مردم بازبان احمقانه صحبت میکند و برای مردم همه چیز میشود» برای رهایی از اشکالات زندگی با تعمیم مبانی فرهنگی و اخلاقی باید با آزادی نایل شد و وقتی مردمی در نتیجه رشد اجتماعی و داشتن آزادیهای لازم توانستند دارای قوانین و اصول مترقی و محاکم آزاد و بیطرف باشند بدون شك بزرگترین و مهمترین پیشرفت نصیب آنان شده است و این معنی بیشتر از آنکه بذهن بگنجد اهمیت دارد.

بنابراین نتیجه این است که آزادی شامل متعالی ترین ارزش زندگی است که هنوز نصیب انسانیت نشده و ملتها بطور نسبی با توجه بوضع تکامل خود در رشته های فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و غیره از آن استفاده میکنند و بطور عام و مطلق وجود ندارد و در وضع موجود و اندازه رشد ملتها حصولش هم باموانی است که باید بتدریج حاصل شود. وقتی آزادی نصیب ملتی شد که دامنه اش بالنسبه وسیع گشت و آن اجتماع توانست آن آزادی را قبول و اعمال کند آنوقت بدرجه اعتلاء رسیده است و موفقیت عظیمی برای او حاصل شده است.

در موفقیت دارا بودن آزادی میتوان بظهور افکاری عالی و مترقی و تعمیم آن افکار بتوده

های وسیع انسانی امیدوار بود.

ریشه و اساس قسمتی از عظمت و نبوغ فکری ملتها از همین جا است که آنها را از ملل دیگر متمایز میسازد و تاج افتخار بشریت بفرق ملتی جای دارد که آزادی در آن بحد و فور یافت میشود و معنی آن این است که آن اجتماع باوج تعالی واقعی متمایل است.

بسط دانش بشری، رشد شخصیت فردی و تحول فکری او، رهایی از قید بردگی فکری،

طرد موهوماتیکه بنام حقایق بانسان تحمیل شده و یا خود بملت جهل آنرا پذیرفته، قبول

منطق و حق جای اعمال زور و قدرت، اجرای عدالت اجتماعی و تأمین زندگی عمومی، رفع

تبعیض نژادی و ملی و قبول اینکه همه بشر خاکی میباشد، ظهور نظامات و قوانین مترقی و

صحیح، تعمیم در اعمال آنها، آزادی بیان و عقیده و قلم و اجتماع، مصونیت فرد بمعنای عام،

قسمتی از مظاهر عالی حصول آزادی است.

قوانین موضوعه و عدالت انسانی مقام باشکوه خود را در این صورت بدست خواهند آورد

و اجرای داد و قضاوت در این مرحله مقرون بحقائق امور خواهد بود.